

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که به مناسبت وضع بود متعرض عده ای از کلمات شدیم، دقت بفرمایید در خلال صحبت هایی که داشتیم گاهی برداشت های شخصی خود من است. شاید خود آن قائل هم نظرش چیز دیگری باشد، این منافات ندارد که حالا برداشتی باشد. فرض کنید ما گفتیم انگیزه های شرطی شده را گفتیم امری است ترابط غلیظی می بیند. در ذهنم هست از عباراتی که سابقا از برتراند راسل دیدم تعبیر به غریزه ندارد لکن این تعبیری بود که ما انجام دادیم و گاهی اوقات مناسب به ذهن نمی آید. در همین جا دیدم آقای خوئی در آخر بحث تعهد که خود ایشان انتخاب می کنند آخرش می گویند که این معنای تخصیص هم هست، این که گفتم تخصیص اللفظ بالمعنی، خب ایشان این جور فرمودند لکن آنی که در ذهن من است که عرض کردم تخصیص را از اقوال در اعتبار دیدیم، بالاخره یک علقه ای مابین لفظ و معنا تصویر کرده و این علقه اعتباری است، تخصیص یکی از این مبانی است. در مقابل تعهد که علقه ای نمی بیند. حالا ایشان نوشتند چه تصویری را ایشان داشتند. عرض می کنم گاه گاهی ما یک تفسیر، طبق تفسیری که ما گفتیم کاملا جدا کردیم، کاملا مبانی را از یکدیگر جدا کردیم. این نبود که یک مبنا به مبنا دیگر ارجاع داده بشود. فرض کنید تعهد را ارجاع به تخصیص بدهیم یا ارجاع به اختصاص بدهیم. نه دو تا مبنا یا کاملا مستقل است، تخصیص جزء فروع اعتبار است و آن یکی اصلا قائل به عدم علقه بین لفظ و معناست. به هر حال اگر گاهی مطالبی گفته می شود دیگه مناقشات ملانقطی در مسئله نشود. این یک نحوه برداشت خاصی است که می شود. یا در باب تفسیر وضع عرض کردیم خود مرحوم نائینی چون واضع را خدا می داند قطعا باید یک تفسیر خاصی را ارائه بدهد. با این تفاسیری که الان متعارف است انسجام ندارد و عبارت ایشان هم روشن نیست. شاید هم نظرش این بوده که چون واضع خداست وضع دارای یک معنای خاصی است.

بعد از این مطلب که البته آقای خوئی هم مفصلاً دارند ایشان بعداً متعرض اقسام وضع می شوند در صفحه ۳۱ جلد ۱، چون بنا شد که متن کتاب را بخوانیم.

ثمَّ انه قد اشتهر تقسيم الوضع :إلى الوضع العامّ و الموضوع له العامّ،

در کتب اصول و غیر از اصول معروف شده که وضع را به چهار قسم تقسیم کردند، وضع عام موضوع له عام، هر دو خاص، یکی عام و یکی خاص. به چهار قسم تقسیم کردند و طبیعتاً بحثی هم کردند هم در تحقق، البته این بحث های این طوری در حوزه های اصولی ما بیشتر از بعد از معالم مطرح است. در خود معالم معنای حرفی را دارد، حالا چون یواش یواش وارد معنای حرفی می شوند. مرحوم صاحب معالم معنای حرفی را دارد اما در اول اصول نیست، اگر آقایان بخواهند در معالم یادشان بیاید در بحث استثنای متعقب للجمل المتعددة، ایشان آن جا معنای حرفی را دارد چون بحث إلاست، مثلاً اکرم العلما یا جالس الفقهاء إلاً کذا، بحث إلاً به این مناسبت ایشان آنجا متعرض شدند در کتاب متعارف حوزوی ما، از اولش در معالم در بحث استثنا و تخصیص و عام و خاص در آن جا متعرض این بحث شدند که حروف برای چه وضع شده است. آن جا این بحث را ایشان مجمل دارند لکن بحث هایی را که بعداً اصولین متاخر ما کردند، مخصوصاً بعد از مرحوم وحید بهبهانی دیگه خیلی مفصل است.

یکی از بحث هایش همین تقسیم رباعی است که وضع و موضوع له، یا هر دو عامند یا هر دو خاصند، یکی عام و یکی خاص که چهار قسم می شود و اصطلاحاً گفتند وضع یعنی تصور آن معنا، موضوع له برای چه چیزی قرار داده است، معنایی را در نظر گرفته، وقتی معنایی را در نظر می گیرد یا برای همان قرار می دهد یا برای افرادش. حالا بقیه تقسیماتی که نوشته شده. چون به ذهن ما که این تقسیم محصلی ندارد.

ثم إنه قد اشتهر تقسيم الوضع الى الوضع العام و الموضوع له العام، البته این مرحوم نائینی این چهار قسم را آورده و طبق قاعده ای که آقایان دارند گفته قسم چهارم که وضع خاص باشد، تصور معنای خاص بشود و موضوع له هم عام باشد این هم معقول نیست چون نمی شود که خاص مرآت عام قرار بگیرد، خب این اشکال معروف که گاهی ما یک خاص را می بینیم و از آن به عام منتقل می شویم. لفظ

.....
را برای عام، می گویند درست است، اما شما این خاص مثل یک شیر خارجی می بینید، منتقل به یک معنای عامی می شوید و لفظ شیر را به جای آن می گذارید. این را می گویند می شود اما در حقیقت این از قبیل وضع عام و موضوع له عام است، خاص را که دیدید اما منتقل به عام شدید. به هر حال در این سه قسم دیگر را گفتند امکان دارد، البته آن قسم سوم را هم که وضع عام باشد و موضوع له عام باشد در آن خدشه است، بحث های این طوری انجام دادند که آقایان مراجعه بکنند.

معروف و مشهور بین اعلام وضع حروف و هیئات و معانی و ادواتی که به کار برده شده است اینها از قبیل وضع عام و موضوع له خاص است، این مثلاً معنای عامی را به عنوان ظرفیت تصور کرده لکن لفظ فی را که قرار داده برای آن موارد جزئی است، مثلاً زید فی الدار، الماء فی الكوز، برای آن موارد جزئی موضوع له خاص است، این طور مشهور شده است.

از آن طرف هم عده ای از آقایان قائل شدند که در حروف هم وضع عام و موضوع له عام است، چون این دیگه به مناسبت بحث حروف را می خواهد بگوید ما یواش یواش وارد بشویم لکن مستعمل فیہ خاص است، این رای دوم است. به نظرم در معالم چون خیلی وقت است ما تدریس نکردیم. به نظرم در معالم این مبنا و این بحث را هم دارد که وضع عام و موضوع له عام است، یا این که خود ایشان قائل باشد اما به نظرم آنجا هم دارد. وضع عام و موضوع له عام و مستعمل فیہ خاص است. چون این جا مرحوم صاحب کفایه در این جا بحثی دارد، چون اگر بخواهیم بگوییم قال فلان و ... خیلی وقت گرفته می شود. اگر بخواهیم به این قال ها آن هایی که چاپ شده است را بگوییم یک سال بیشتر طول می کشد. مختصرش را عرض کنم چون دیدم آقای خوئی هم یک جور خاصی معنا کردند. دیگه حالا من می گویم قال و یرد علیه و ... حالش را نداریم، آن چه که در کفایه آمده در حقیقت است، ایشان سه وجه ذکر کردند که آقای خوئی این سه وجه ایشان را آوردند، آقای خوئی هم در محاضرات این سه وجه ایشان را ذکر کردند، در کفایه با اجمال است، خود عبارت هم ابهام هایی دارد، معروف شده که از جاهای سخت کفایه است. علی ای حال کلیدش این است که ایشان در این سه وجه اثبات می کند مستعمل فیہ عام است. این نکته را توجه بکنید و خود آقایان مراجعه بکنند. دقت کردید؟ چون این معروف این بود که در حروف وضع عام است و موضوع له خاص است. عده ای هم گفتند نه وضع عام است و موضوع له هم عام است لکن مستعمل فیہ خاص است،

این سه وجهی که در کفایه آمده می خواستیم تدریس بکنید این سه وجه را کفایه برای این آورده است که بگویند مستعمل فیه عام است، اگر مستعمل فیه عام شد خب طبیعتا موضوع له هم عام است دیگه. اولاً قائل نداریم. از آن ور قائل داریم که موضوع له عام باشد، مستعمل فیه خاص باشد، از این ورش نداریم که مستعمل فیه. این یکی از جاهای معقد کفایه همیشه معنای حرفی است من سرش را به شما عرض بکنم، حالا عبارتش را نمی خوانیم. سرش را خدمتتان عرض بکنم. سرش این است آن سه وجهی را که ایشان اقامه کرده و سه وجه در کلمات ایشان مبهم آمده است، مثل بقیه کتاب. به اصطلاح عنوان پیچیده آورده لکن آقای خوئی این سه وجه را آوردند. این نکته را آن طور که من دیدم. حالا یکی یکی بگوئیم قال فلان و قال فلان، حالش را نداریم اما آن طور که من دیدم به نظرم نکته را به این زاویه ای که من عرض می کنم ایشان هم ظاهرا نوشتند. یعنی در تقریرات ایشان نیامده است. البته ایشان مطلب را آوردند، نه این که نیاوردند. به نظرم ایشان نوشته که موضوع له و مستعمل فیه هر دو عام است. راست است ایشان این جور نوشتند. کفایه مصب کلامش این است که مستعمل فیه عام است، آن وقت اگر مستعمل فیه عام شد طبیعتا موضوع له هم عام است. آقای خوئی نوشتند مثلا در کفایه است که موضوع له و مستعمل فیه عام است. این جور نوشتند، آن نکته فنی این نیست که ایشان نوشتند. با احتراماتی که ما برای طلبه ها قائلیم، ایشان که استادند و جای خودش محفوظ است. عرض کنم آن نکته فنی را در کلام صاحب کفایه را آقایان دقت بکنند، اگر امروز مراجعه کردند بعضی از دروس که ما می رفتیم اصلا جای مغلق کفایه را در درس می خواندند. دیگه حالا چون ما اهل این حرف ها نیستیم فعلا من اشاره می کنم آقایان مراجعه بکنند در خود کفایه آمده لکن مبهم است، آقای خوئی بهتر شرح دادند، همان سه وجه را نوشتند. سه وجه در کفایه اقامه کرده برای این که مستعمل فیه عام است، آن وقت اگر مستعمل فیه عام شد طبیعتا موضوع له هم عام است، وقتی مستعمل فیه عام شد طبیعتا موضوع له عام است، مضافا که قائل نداریم، به عکسش قائل نداریم. دقت کردید؟ قائل نداریم که مستعمل فیه عام باشد و موضوع له خاص باشد یعنی از راه عمومیت مستعمل فیه ایشان وارد شده و اثبات کرده که موضوع له عام است. نکته فنی روشن شد؟ این که آقای خوئی مرقوم فرمودند مطلبشان درست است لکن نکته فنی کفایه همین نکته ای است که خدمتتان عرض کردم.

یکی از حضار: در موضوع له که بحث نیست که عام است

آیت الله مددی: نه مشهور خاص می دانند. مشهور که خاص می دانند.

به جای این بحثی که در آنجا هست این است که موضوع له در معروف بین علما در معنای حرفی خاص است. معروف که این است. صاحب کفایه مخالفت کرده و عام گرفته، آن وقت برای اثبات عمومیت موضوع له از عمومیت مستعمل فیه وارد شده است. هم تلازمی که هست چون اگر مستعمل فیه عام بود موضوع له هم به طریق اولی عام است. خب نمی شود مستعمل فیه عام باشد یا نباشد و هم به لحاظ تلازم اقوال، به قول امروزی های ما به قول متعارف اجماع مرکب چون دیگه کسی قائل نیست که مستعمل فیه عام باشد و موضوع له خاص باشد. هم به لحاظ قائل کشف می کند از عموم مستعمل فیه و هم به لحاظ خود مسئله فی نفسه با قطع نظر از قائل، نمی شود تصور کنیم که مستعمل فیه عام باشد لکن موضوع له خاص باشد لذا ایشان هم قائل شده که موضوع له عام است، یک مقدار دیگه هم مباحث راجع به کفایه است که بعد عرض می کنیم.

حالا این مطلب که ایشان فرمودند، این بحث سر، اولاً ما نمی فهمیم مرحوم نائینی قائل به این که واضع خداست این چجوری این بحث را مطرح می کند این هم برای ما روشن نشد. اهل اشکالات ملانقطی نیستیم، یعنی مثلاً ایشان می گوید چون می گوید وضع یعنی تصور معنا. نمی دانم، چطور ایشان تصور کرده است. مگر بگوییم مراد از این وضع مفرداتی است که در زندگی ما هست نه آن وضع کلی.. یکی از حضار: این عناوینی که وجود دارد که مثلاً واضع کیست در همان کتاب های دیگه هم که معتقدند واضع خداوند است باز بحث های بعدی هم هست.

آیت الله مددی: این اشکال است، حل اشکال نکرده. ما در حوزه ها متعارف است که جواب نقضی می دهیم. جواب نقضی اشکال را توسعه می دهد، حل نمی کند. اشتباه نشود. وقتی جواب نقضی دادیم معلوم می شود جای دیگه هم خرابی دارد. ما اول خیال می کردیم یک جا خرابی دارد، بعد اشکال نقضی می کند. حالا اشکال به آن آقایان هم وارد است.

بعد ایشان دارد:

و ربّما زاد بعض علی ذلك الوضع الخاصّ و الموضوع له العام، و لكنّ الظاهر أنّه يستحيل ذلك

خب می دانید در بعضی از نوشته ها نوشتند که نه مستحیل نیست و تصور می شود و چند جور تصور می شود و اِلِی آخره. به ذهن می آید که این بحث ها محصلی ندارد.

نعم ربّما یكون الخاصّ سببا لتصور العام و انتقال الذهن منه اِلیه

به نظرم در کفایه هم این بحث را دارد. از سابق در ذهنم این طور است. این جا هم می گوید از قبیل وضع عام است. بعد ایشان می فرماید ثم ما، چون خیلی مناقشات بحث ما بیشتر کلیات است، روی عبارات ایشان نمی خواهیم.

ثمّ ما کان عامّا

عاما یعنی تصور معنا را به نحو عام

یمکن ان یوضع اللفظ بإزاء نفس ذلك العامّ، فیکون الموضوع له أیضا عامّا علی طبق الملحوظ حال الوضع

مرحوم آقای خوئی در محاضرات به لحاظ وضع و معنا هر دو را بررسی کردند. یک تفصیل بیشتری دادند. کلام مرحوم نائینی اجمال دارد، آقایان خواستند آنجا مراجعه بکنند.

كما أنّه یمکن ان یوضع اللفظ بإزاء مصادیق ذلك العام و افراده المتصورّة إجمالاً بتصورّ ما یكون وجهها لها و هو العامّ و تصور الشیء

بحث دیگه هم این است که ممکن است وضع عام باشد لکن موضوع له خاص باشد. ایشان می گوید یمکن، مشکل ندارد چون خاص به عنوان یک عنوان اجمالی تصور می شود. کرارا و مرارا و تکرارا عرض کردیم حالا در این بحثی که ایشان فرموده جای خودش اما اصولا فرق اساسی بین عام و مطلق همین است. در باب عام نظر روی افراد است. اصلا عام اساسا نظرش روی افراد است لکن از آن عنوان به افراد حساب می کند. اصلا عام نظرش کلا روی افراد است. به خلاف مطلق. مطلق نظرش کلا روی طبیعت است، اصلا کاری به افراد ندارد. این هم که آمدند گفتند مطلق یا بدلی است یا شمولی. عرض کردیم واقعیت علمی این خیلی مشکل است، ممکن است بگوییم اثرش این است و با مقدمات حکمت و اِلا مطلق نه شمولی دارد و نه بدلی دارد. هیچ کدام را ندارد. عام بدلی دارد چون سرّ عام

این است که لفظی است که در لغت برای این جهت وضع شده. مثلاً ای عالمِ کان، لفظ ای مثلاً یا اکرم العلماء یعنی آن نکته فنی در باب عام این است که در لغت لفظی به ازای عام وضع شده است. و این که صاحب کفایه آمده گفته باید اول مقدمات حکمت در مدخول ادات عموم وارد بشود تا بعد به عموم تمسک بکنیم خلاف لغت و خلاف ظاهر است. ایشان می گوید اگر گفتیم اکرم العلماء اول باید در عموم اخذ اطلاقش بکنیم، مطلق عالم، بعد بگوییم العلماء یعنی آن مطلق عالم تمام افرادش. این مطلبی که ایشان فرمودند خلاف عرف است و اصلاً عرفی نیست. در عرف اصلاً خود ال نکته را دارد، اکرم العلماء خودش می خواهد این نکته را بگوید. نظرش به همه افراد است، اصلاً روی طبیعت نیست، احتیاج ندارد که مقدمات حکمت باشد. یکی از موارد اختلافی بین صاحب کفایه و مشهور در این جاست. ایشان می گوید در عام هم اول باید مقدمات حکمت در مدخول ادات عموم وارد بشود. اکرم کل عالم مثلاً. این ادات که لفظ عالم مقدمات حکمت جاری بشود و بعد ادات عموم بر آن در بیاید. عرض کردیم این خلاف لغت است. اصلاً هدف از آوردن کلمه کل یعنی تمام افراد. اصلاً هدف این است. دیگه احتیاج به مقدمات حکمت ندارد. وقتی گفت اکرم کل عالم هدفش این است که کل فرد از افراد عالم وجوب اکرام دارند، نه این که احتیاج به مقدمات حکمت داشته باشد. اصلاً هدف از وضع ادات عموم این است که نیازی به مقدمات حکمت نیست. خوب دقت بکنید! و در آن جا که ما به مقدمات حکمت نیاز داریم چون ادات عموم نیست، چون تعابیر عام نیست. احلّ الله البیع چون تعبیر عام توش نیست، چون لفظ عام برای افراد نیامده لذا ما احتیاج به مقدمات حکمت داریم که بگوییم بیع در مقام بیان بوده و شامل همه افراد بیع می شود که به اصطلاح اصطلاحشان احلّ الله البیع را مطلق شمولی گرفتند. مطلق شمولی هم اصطلاح درستی نیست، هر دو اصطلاح محل تامل است.

بعد مرحوم نائینی قدس الله نفسه می فرمایند و تصور الشیء بوجهه بمکان من الامکان فیکون الموضوع له حیثیاً خاصاً. این مطلبی را که ایشان نوشته یک سطر است که در این جا آمده است. این را اگر به محاضرات آقای خوئی مراجعه بکنید ایشان شرح بیشتری داده، شاید نزدیک نیم صفحه یا بیشتر که آیا اصلاً عام می شود تصور برای خاص بکند؟ اصلاً وقتی عام را می آورد می تواند تصور بکند یا نه؟ دیگه چون مباحث نکته خاصی ندارد مراجعه بکنید.

و لكن لا يخفى عليك، انّ هذا صرف إمكان لا واقع له، بداهة انّ الوضع العامّ و الموضوع له الخاصّ، يتوقّف تحقّقه على ان يكون هناك وضع و جعل من شخص خاصّ حتّى يمكنه جعل اللفظ بإزاء الأفراد، و قد عرفت المنع عن تحقّق الوضع بهذا الوجه، و أنّه لم يكن هناك واضع مخصوص، و تعهّد من قبل أحد

عرض کردم به ذهن ما می آید که تعهد در مقابل وضع است، ایشان یکی گرفته است. تعهد یعنی رابطه ای نیست، وضع یعنی قرارداد چون مرحوم نائینی رابطه را قائل است.

بل الواضع هو الله تعالى بالمعنى المتقدّم. و حينئذ فالوضع العامّ و الموضوع له الخاصّ بالنسبة إلى الألفاظ المتداولة التي وقع النزاع فيها ممّا لا واقع له.

عرض کردم مرحوم آقای خوئی یک بحثی کردند که آیا این اصلا امکان دارد یا نه؟ اصلا امکان دارد وضع عام باشد و موضوع له خاص یا نه؟ اصلا امکان دارد یا نه؟ مثلا اشکال کردند که امکان ندارد چون عام وجه و مرآت برای خاص نمی شود. مرحوم نائینی اشکالشان این است که این واقع ندارد، نه این که امکان ندارد. امکان دارد لکن واقع نشده است. چیزی به عنوان وضع نیست. چون عرض کردم نکته این هم واضح است چون ایشان یواش یواش مقدمات ورود به بحث معنای حرفی را می کند. چون این مطلبی که گفته شده که در حروف و ادوات و هیئات وضع عام، موضوع له خاص است، این مطلب مشهور بین علما هست، چه از ادبا و چه از نحویان، چه از علمای بلاغت، چه مفسرین که متعرض شدند. هر کسی به یک نحوی متعرض این بحث شده است، مخصوصا اصولین. در کتب اصول متاخر ما تحلیلات لغوی بسیار خوبی را ارائه دادند. انصافا در این جهت حتی کتب لغت ما هم این تحلیلات را ندارد. ما تحلیل های کتب لغتی را داریم که تحلیل های افرادی خوبی دادند، مثل همین مفردات راغب، یک کتابی هست مال مرحوم آقای سیدعلی خان مدنی که تازه چاپ شده، هشت جلد است، التراث، ایشان تحلیل های افرادی خوبی دارد اما تحلیل های ترکیبی و حتی افرادی که در کتب اصول شیعه متاخرا آمده خیلی بهتر است، اصول متقدم اهل سنت و شیعه بیشتر انعقاد ظهور را یعنی ظهور را، این که لفظ ظاهر

است یا نه، ظهور را بررسی کردند اما تحلیلاتش در کتب متاخر ما خیلی بهتر است انصافا خیلی خوب متعرض شدند و یکیش هم همین بحث معنای حرفی است.

بعد مرحوم نائینی قدس الله سنفسه علی خلاف المشهور برای حرف وضع قائل نیست اصلا، این که ایشان می گوید لا واقع له، چون ایشان برای حروف اصلا وضع قائل نیست، اشتباه نشود. می گوید مشهور است چون شهرت به لحاظ حروف است، مرحوم نائینی یک مبنای عجیبی دارد و آن این که معانی حروف ایجاد می کنند، اختطاری نیستند. اصطلاح خود ایشان اصطلاح اختطاری و ایجاد می دارند که عرض کردم گاهی اوقات هم مختلف تفسیر می شود. ظواهر امر این است که مرحوم نائینی احتمالا نظرشان بیشتر به همان عبارت مرحوم نجم الاثمه رضی در شرح کافیّه باشد. عرض کردیم چیزی که متعارف تر در میان اهل سنت و اصولیین آنها بود و تحلیل هایی که ارائه می دادند معنای حرفی را تشبیه به عرض در مقابل جوهر می کردند. این که مثلا وجودش قائم به غیر است یا نه؟ معنای حرفی را در مقابل آن. بعد هم چون می خواهیم وارد بشویم حالا من، مراد از معنای حرفی و اسمی در این جا معنای اسمی مرادف با آن حرف است. نه این که بگوییم فرق بین من و زید چیست، خبر معلوم است که زید یک چیز است و من چیز دیگری است. نه فرق بین من و ابتدا، دقت کردید؟ فرق بین فی و ظرفیت. وقتی الان می گویند فرق معنای حرفی با اسمی مرادف، روشن بشود. من با ابتدا، ظرفیت با فی، نه فی با زید، نه فی با دار مثلا، یا کتاب یا قلم. این مرادشان نیست. مرادشان فرق بین این دو تا معناست. بین ابتدا و من، بین ظرفیت و فی. چون ظرفیت خودش یک مفهوم نسبی است. وقتی یک چیزی محتوی بود احتواء بر چیز دیگری داشت به حیثی که از آن چیزی که محتوا شده خارج نباشد، این نکته را دقت بکنید. این را ظرف می گویند. شما یک کاسه ای دارید، فرض کنید کوزه ای دارید توش آب هست، آن آبی که داخل این است، آبی که بیرون می آید را حساب نمی کنند. آبی که داخل کوزه است و کوزه به او احتواء دارد، نه آبی که از کوزه خارج بشود و روی زمین ریخته است در این معنای ظرفیت است. یک معنای نسبی است، استعلاء همین طور. ما استعلاء را هم اخیرا به یک مناسبتی در ذیل حدیث علی الید یک توضیحی عرض کردیم. استعلاء هم همین طور. مثلا من، من یک مفهوم نسبی است. وقتی مسبوق نبود بهش من می گویند یعنی هر چیزی را که می آیند نگاه می کنند اگر این مطلب قبل از این حد نبود ابتداء

می گویند. ابتداء یعنی عدم مسبوقیت به غیر، وقتی گفت سرتُ من البصره یعنی قبل از بصره سیر نبود لذا می گوئیم ابتدای سیر بصره است. لفظ ابتدا و لفظ من هر دو دارای این معنای نسبی هستند لذا خوب دقت بکنید خود معنای حرفی فی ذاته یک معنای نسبی دارد، به خلاف زید که معنای نسبی نیست. این دو تا را گاهی می بینیم که آقایان با همدیگر خلط کردند. گاهی مثل دار، آن خودش فی ذاته معنای نسبی ندارد. قابل تصور است. لفظ ابتدا هم معنای نسبی است، نمی خواهد من باشد. وقتی می گوئید ابتداء السیر البصره یعنی شما سیر را نگاه کردید، بصره را نگاه کردید. قبل از بصره سیر نیست. همان معنای اسمی را هم که بکار می برید خودش یک معنای نسبی است. همان اسم را هم که بکار می برید یک معنای اسمی است. در باب حروف ادعا این است که غیر از این نسبت که طبیعتا یک نوع خصوصیت ایجاد می کند به خاطر خود آن معنا هم یک خصوصیت دارد. یواش یواش وارد این بحث بشویم. سنخ معنایش یک معنایی است که نمی شود مثل ابتدا او را در نظر بگیرد. باید در ابتداهای خارجی، سرتُ من البصره، قرأت من سورة البقرة، این طوری. باید در آنها نگاه بکند که بعد عرض می کنم.

آن وقت مرحوم نجم الائم رضی در بین علمای نحو انصافا اگر بگوئیم فخر الشیعه. ما در میان نحات حالا واقعا می شود گفت که ابن هشام صاحب مغنی واقعیت بالایی دارد اما به نظرم در تحلیلاتش مرحوم نجم الائم بر او مقدم است و البته کتاب شرح کافیه معروف تر است. شرح شافیه هم خیلی عالی است. هر دو کتاب هر دو واقعا فوق العاده است. یکی صرف است و یکی نحو است. این دو تا کتاب هم، اصولا کتب ابن حاجب کتب درسی بود، مخصوصا مختصر اصولیش، این که معالم هم زیاد نقل می کند چون کتاب درسی بود، به نظر من فکر می کنم آن مقدار که مختصر اصولی ابن حاجب شرح و حاشیه و تعلیقه و تعلیقه بر تعلیقه دارد کتاب اصولی دیگر اهل سنت ندارد، به این کتاب کشف الظنون مراجعه بشود. به ذهن من این طور می آید که از بس این شرح و تعلیقه و تعلیقه علی التعلیقه دارد و انصافا هم متن موجز قشنگی است. کافیه هم همین طور است. سه کتاب ایشان مثل این که در فارسی منطق میر سید شریف، کبری منطق میر سید شریف است، و نحو میر سید شریف که الان نیست. در آن جامع المقدمات اصلی بود و صرف میر سید شریف که الان به نام صرف میر معروف است. این سه کتاب میر سید شریف به فارسی معیار کتاب های درسی بود یعنی در جامع المقدمات. کلمه

مقدمات اصطلاحاً در اصطلاح آن زمان کتاب های مقدماتی را می گفتند. ما دوره مقدماتی می گوئیم. این که له مقدمه فی النحو، چون در کتب دارند، مقدمه نه این مقدمه ای که ما الان می گوئیم یعنی یک کتاب مقدماتی در نحو کامل، نه مقدمه نحو باشد، کتاب کامل در نحو است لکن دوره مقدماتی است. دوره ابتدائی به اصطلاح. حلقه اولی که الان گفته می شود.

علی ای حال این سه کتاب ابن حاجب انصافاً خیلی جایگاه دارد و البته عرض کردم شاید خود مختصر، اما خیلی حواشی و شرح ها، من خودم شاید چند تا شرح و تعلیقه را داشته باشم. علی ای حال انصافاً فکر نمی کنم در میان کتب اهل سنت به اندازه این کتاب شرح و تعلیقه داشته باشد چون معالم گاهی می گوید و قال ابن حاجب، مرحوم نجم الاثمه این جا در شرح کلمات ابن حاجب، تصادفاً همین جا این فوائد الضیائیة که به اسم شرح جامی معروف است، این مال جامی این هم مفصل دارد و از جاهای سخت کتاب جامی همین است. از جوانی که کتاب جامی را می خواندیم یکی از جاهایی که سخت است، چون حاصل و محصل دارد، در این معنای حرفی است. حروف و اسماء، در این قسمت هم مباحث قشنگی دارد لکن مرحوم نجم الاثمه برای اولین بار اختیار می کند که معنای حرفی ما یکون فی غیره، یوجد فی غیره، در خودش معنا را ندارد لذا این یوجد فی غیره را، این نظر خود من است، نائینی ننوشته، فکر می کنم منشا انتقال نائینی به ایجادیت شده است، چون خب این حرف عجیبی است که نائینی می زند که معانی اسمی اخطاری هستند و معانی حرفی ایجادیت هستند. خب خیلی عجیب و غریب است، به حسب ظاهر ما زید فی الدار، هر سه زید و فی و دار را اخطار می بینیم. ایشان می گوید نه فی ایجاد معنا می کند خود فی معنا ندارد. ایجاد ظرفیت و ایجاد معنای ظرفیت می کند. ایشان چون از این جهت قائل به اخطاریت است اصولاً این مبحثی را که ایشان گفتند چون وضعی را قائل نیست، ایجاد معناست. عرض کردم مرحوم نجم الاثمه رضی رضوان الله تعالی علیه. انصافاً خیلی کتاب مفیدی است. حالا نمی خواهم بگویم همه مطالبش درست است اما به نظر من حتی می آید این شرح کافیه اش نکات تحقیقی و تحلیلش بر شرح شافیه هم، شرح شافیه هم خوب است. آن بیشتر احاطه لغوی نشان می دهد، احاطه به موارد استعمال لغت و اینهاست و انصافاً شرح شافیه ایشان هم خوب است. خود مصری ها هم چاپ کردند، خیلی با احترام و تجلیل و تکریم کتاب ایشان را چاپ کردند. البته من یک شرح کافیه دارم که چاپ حرفی قدیم است. چاپ سربی است. آن جا حواشی دارد، آن صاحب حاشیه هم به

نجم الاثمه اشکال می کند که درست نیست، بلکه وجود معنای حرفی شبیه عرض و جوهر است. شبیه عرض در مقابل جوهر است، لکن مرحوم نجم الاثمه رضی از آن تفکری که بود خارج می شود، ما یوجد المعنی فی غیره. این روایت را هم آقای خوئی آورده است. الاسم ما انباء عن المسمی، و الفعل ما انباء عن حركة المسمی، و الحرف ما انباء عن معنی غیره. علی ای حال آن هم خودش بحث دارد، انصافا آن روایت هم جای توجه دارد. هم به امیرالمومنین نسبت داده شده، بعضی هایش هم به ابو الاسود دوئلی نسبت دادند چون یک بحثی است که واضع نحو خود امیرالمومنین است یا ابو الاسود است. آن روایت را بررسی کردند چون متونش هم مختلف است، یک متن واحدی ندارد. وارد بحث روایت نشویم لکن از قدیم مطرح شده، تقریباً می شود گفت برای این بخش کار قدیمی ترین مصدری که الان در ذهن من هست کتاب ابن الانباری است. ایشان از نحات معروف بغداد است. خیلی جلیل القدر در نحو نیست اما مرد پرکاری است. دو جلد کتاب از او به نام الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین چاپ شده، انصافا کتاب قشنگی است. ۱۸۰ تا مسئله را ایشان آورده، البته متأسفانه علی خلاف القواعد در اکثرش تمایل به و حق را به کوفی ها داده است. بقیه را حق به بصری ها داده است، نحو بصره را مقدم کرده است. عرض کردم نحو بصره یک صفت سنی گری دارد، به خلاف نحو کوفه که یک حالت شیعه دارد. توضیحش برای یک وقت دیگه باشد.

علی ای حال کیف ما کان ایشان از نحات است. چون بعد از کوفه و بصره و بعد از مرگ سیبویه به بغداد منتقل می شود که مکتب جدید نحو است که بغداد باشد. ابن انباری مال مکتب بغداد است، مثل ابن جنی و ابوعلی فارسی همه از مکتب بغدادند. لکن تمایل کلیشان به نحو بصره است نه به نحو کوفه.

به هر حال یکی از این آقایانی که در کوفه بود و بعد هم استاد دانشگاه شد کتابی دارد به اسم فی النحو العربی، چاپ شده، ایشان سعی کرده بیشتر نحو کوفه را ترجیح بدهد، خودش هم اهل کوفه است، ایشان برای اولین بار سعی کرده بیشتر نحو کوفه را احیاء بکنند. چون این نحو هم مورد ضربه بوده. و انصافا هم مطالب لطیفی دارند یعنی انصافا هم نکات ظریفی است، دیگه حالا بخواهیم وارد آن بحث بشویم طول می کشد. در هر بحثی به مناسبت توضیحاتش را عرض می کنم.

.....

علی ای حال در کتاب ابن انباری که چاپ شده، نزهۃ الألباء فی طبقات النحویین و الادباء، لغوین، اسم کتاب که اولش نزهۃ الالباء است. و این کتاب به نظرم قرن چهارم است. به نظرم خودش ۳۸۰، ۳۶۰، به ذهنم هم می آید قدیمی ترین کتاب این است الان فعلا. البته یک کتاب هم سیوطی دارد، بقیۃ الوعاد فی تراجم الادباء و النحاة لکن آن مال قرن دهم است. ایشان متوفای ۹۱۱ است. اما ایشان طبقات دارد. امتیاز این کتاب از طبقه اول یعنی ابو الاسود شروع کرده. بعد طبقه بعدی. به نظرم چون خیلی وقت است شاید ۵۵، ۵۶ سال پیش من کتاب را دیدم. بعد طبقه دوم و سوم و چهارم و کسائی و دیگران، این طبقات ادبا را به حسب تاریخی در آن جا آورده. به نظرم در آن جا در شرح حال ابوالاسود این مطلب را دارد.

به هر حال در ذهن من فعلا قدیمی ترین مصدری که متعرض طبقات شده، نه متعرض نحات، این است. زیاد کتاب در نحات دارند.

در مرحوم نجم الائمه این معنا هست. آن وقت از طرف دیگر مرحوم صاحب کفایه هم که آلی و استقلالی می گوید احتمالا ایشان هم حرف مرحوم نجم الائمه را دیده است. عرض کردم تعبیر آلی و استقلالی در این کتب اصولی ما برای اولین بار در فصول آمده است. ایشان تعبیر آلی دارد. قبل از ایشان نداریم. لکن آنی را که مرحوم نجم الائمه دارد یوجد المعنی فی غیره است. این معنایی را هم که بنده عرض کردم اندکاک، این را هم از ایشان گرفتیم. مطلب یکی بوده تعبیر مختلفی شده است. این تعبیر معنای حرفیث یک معنای اندکاک است این را هم بنده از ایشان گرفتم یعنی برای شرح کلمات ایشان قائل به این هستیم. پس تا این جا سه تا تعبیر هست: یک تعبیر به عنوان ایجاد و اختطاری، یک تعبیر به عنوان آلی و استقلالی. یک تعبیر هم به عنوان اندکاک و استقلالی در مقابلش.

غرض به هر حال الی الالفاظ المتداولۃ التي وقع النزاع فيها مما لا واقع لها. نعم يمكن ذلك بالنسبة الى المعاني المستحدثة و الاوضاع. من عرض کردم شاید نظر ایشان در معانی جدید باشد، واضع خدا باشد که نباید این حرف را زد.

ثم لا يذهب عليه که أن الوضع العام و الموضوع له خاص يكون قسما من اقسام المشترك.

یک بحثی را چون مرحوم شیخ انصاری دارد و در تقریرات شیخ آمده است که اگر وضع عام شد موضوع له خاص شد این شبیه مشترک می شود. ایشان گفته نمی شود. مرحوم نائینی می گوید می شود، قسم من اقسام المشترك اللفظی، دیگه وارد این بحث شده است. در

.....
حاشیه این چاپی که ما داریم عبارت مرحوم شیخ را هم آورده است. چون نکته خاصی ندارد که حالا مشترک باشد یا نباشد آقایان مراجعه بفرمایند.

در صفحه بعدی صفحه ۳۳ و علی کل حال لا اشکال فی ثبوت وضع العام و الموضوع له عام. بعد و إن الوضع العام و الموضوع له الخاص فقیل إنه وضع الحروف و ما يلحق بها و قيل إن الموضوع له فيها ایضا عامٌ كالوضع و قيل إن کل من الوضع و الموضوع له فيها عامٌ لكن المستعمل فيه خاصٌ. روشن شد؟ این مطلب را سه قول ایشان نقل کرده است. چهارمی حرف صاحب کفایه است. تعجب از مرحوم نائینی قدس الله سرّه با جلالت شانش است که حرف کفایه را نیاورده است. چهارمی حرف کفایه است که همه اش عام است. هم وضع و موضوع له و مستعمل فيه عام است. روشن شد؟ این چهارمی را نفهمیدم چرا ایشان نیاورده. شاید مقرر ننوشته. نشد من تقریرات دیگر را هم نگاه بکنم که ببینم نوشته یا نه. و ینبغی بسط الکلام فی ذلک. از این جا وارد معنای حرفی می شوند که فردا ان شا الله وارد می شویم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين